

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دفع توهم

بعد از این که آخوند گفتند بین طلب و اراده اتحاد است و هیچ تغایری بین آن دو نیست، آخوند يك توهمی را مطرح می کند و جواب می دهد.

مقوم

(قوشجی، شارح تجرید الاعتقاد) بعد از رد کلام اشاعره، توهم کرده است که آن چه که در نفس وجود دارد، مثل علم به نسبت در قضیه زید قائم و یا وجود اراده یا کراهت در باب انشاءات، مدلولات کلام لفظی هستند، یعنی: مدلول جمله خبری همان علم به نسبت، در نفس است ...

مرحوم آخوند این توهم را دفع می کنند به این که: ما گرچه گفتیم در عالم نفس، غیر از علم و طلب يك صفت دیگری که مغایر باشد نیست؛ بلکه در نفس انسان يك چیز است که گاهی اوقات از آن تعبیر می کنیم به علم یا طلب یا ... که به حسب اختلاف موارد، تعبیر مختلف می کنیم.

ولی حالا که وجود صفت دیگر را انکار کردیم معنایش این نیست که همین صفت قائمه به نفس - مثل علم و اراده - مدلول کلام لفظی باشد و این طور نیست که بگوییم: «زید قائم» که خبر و يك کلام لفظی است، مدلولش همان علم در عالم نفس است. مدلول کلام لفظی این صفات مشهوره نفسانیه نیستند.

اما این که مدلول کلام لفظی چیست باید جدا جدا بررسی شود:

اما در جملات اخباریه: مدلول جمله اخباری، ثبوت و عدم ثبوت نسبت در موطن خودش است.

نسبت دو طرف لازم دارد: منسوب و منسوب الیه. این دو اگر عنوان خارجی را داشته باشند این نسبت هم جایگاهش عالم خارج است مثل: زید قائم. و اگر دو طرف نسبت عنوان ذهنی را داشته باشند و هر دو از کلیات باشند مثل: انسان نوع که دو طرف نسبت، عنوان ذهنی است و لذا نسبت هم جایگاهش عالم ذهن است.

پس خلاصه این که مدلول جملات اخباریه، ثبوت و عدم ثبوت نسبت در وعاء خودش و در نفس الامر است که هر چیزی نفس الامری دارد و آخوند برای این که يك تعبیر جامعی بکند گفته است: «فی نفس الامر» که الفاظ، نفس الامرشان عالم ذهن است و

امور خارجیه، نفس الأمر و وعاء آنها خارج است (نفس الأمر، قدر جامع بین تمام مراتب خارج و واقع و ذهن و اعتبار است).

اما در صیغ انشائی: مدلول صیغ انشایی يك وجودات انشایی است. صیغ انشایی - چه طلبی و چه غیر طلبی - دالّ بر ایجاد مفاهیمشان در عالم ایجاد و انشاء و اعتبار هستند. اسم این را «وجود انشایی» می‌گذاریم، یعنی: این طلبی را که با «إِفْعَل» ایجاد شد وجود یا طلب انشایی می‌نامیم؛ تمنّی که با «لیت» ایجاد شد به آن تمنّی انشایی می‌گوییم.

از این وجود انشایی يك چیزی را اعتبار می‌کنیم و يك آثاری بر این اعتبار مترتب است، مثلاً در باب ملکیت وقتی بایع گفت: «بعْتُ» با این «بعْتُ» مفهوم بیع را ایجاد می‌کند؛ بعد از ایجاد این مفهوم، عنوانی را به نام ملکیت اعتبار و انتزاع می‌کنیم و این ملکیت، موضوع برای آثار عقلیه و عقلائیّه و شرعیه می‌شود و آثاری را بر آن مترتب می‌کنیم.

لذا آخوند می‌فرماید: مدلول صیغ انشائیّه، آن صفات معروفه مثل اراده و کراهت و تمنّی نفسانی نیست؛ بلکه مدلولش همین ایجاد مفاهیم در عالم اعتبار است.

- اگر کسی از ما سؤال کند که شما که می‌گویید اراده نفسانی و طلب نفسانی مدلول صیغ انشایی نیست آیا به هیچ وجه دلالت بر آن هم ندارد یا این که ممکن است به يك نحوی دلالت بر آن داشته باشد؟

آخوند می‌گوید: ما که دلالت را انکار کردیم، دلالت مطابقیه را انکار می‌کنیم که «لعلّ» به دلالت مطابقیه بر ترجّی نفسانی که قائم به نفس است دلالت ندارد؛ ولی دو راه برای دلالت این انشاءات - مثل لیت و لعلّ - بر تمنّی و ترجّی نفسانی وجود دارد:

1- واضع بگوید: «لعلّ» را برای ایجاد مفهوم ترجّی وضع کردم و به شرطی دلالت بر مفهوم ترجّی دارد که در همان زمان در نفس متکلم، ترجّی باشد، و همین‌طور هم در «لیت».

آخوند از این به دلالت التزامیه عقلیه یا وضعیّه تعبیر می‌کند، یعنی: این صیغ انشایی بر این اوصاف نفسانیّه از راه دلالت التزامیه وضعیّه دلالت دارند.

2- از راه دلالت التزامیه عرفیه است که مسئله انصراف است. انصراف هم نیاز به کثرت استعمال دارد به این بیان که: چون غالباً و کثیراً این صیغ انشائیّه را در مدلولاتشان در زمانی استعمال کردند که آن اوصاف نفسانیّه هم هست و لذا این کثرت استعمال منشأ انصراف می‌شود که هر کجا متکلم گفت: «لیت یا لعلّ»، می‌فهمیم که در نفس او هم تمنّی و ترجّی وجود دارد.

این دو راه برای ارتباط الفاظ انشایی با آن اوصاف نفسانیّه وجود دارد.

دلیل سوّم اشاعره: بر تغایر بین طلب و اراده هر چند این دلیل اختصاص به بحث طلب و اراده ندارد:

شما که قائل به اتحاد طلب و اراده هستید در این مواردی که خدا، کفّار یا عصاة را مکلف می‌کند؛ اگر قائل به اتحاد طلب و اراده باشید یکی از این دو محذور پیش می‌آید:

1- تکلیف در این موارد، تکلیف صوری است و جدّی نیست.

2- تخلف مراد از اراده است.

و هر دو محذور باطل است.

توضیح مطلب: این جا که خدا کفار را مکلف می‌کند دو فرض بیشتر نیست: یا واقعا خدا اراده جدی ندارد یا اراده جدی دارد.

اگر خدا اراده جدی ندارد، شما قائل به اتحاد طلب و اراده هستید و وقتی که اراده جدی نبود، طلب جدی نیست و وقتی که طلب جدی نبود، تکلیف جدی هم نیست پس وقتی که خدا به کفار می‌گوید: ایمان بیاورید این يك تکلیف جدی نیست و صوری است.

اگر خدا اراده جدی دارد، چطور خدا اراده جدی دارد در حالی که مرادش محقق نیست و در جای خودش اثبات شده است که انفکاک مراد از اراده خدا محال است (کن فیکون). پس مراد از اراده تخلف‌ناپذیر است. اگر خدا در این موارد اراده جدی دارد پس چرا مراد خدا تخلف پیدا کرده است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ